

۵۰ کاری که بچه‌ها از پدرها انتظار دارند

نویسنده: جی پیلینر

مترجم: درجان فی

ویراستاری: گروه علمی رشد



تهران - ۱۳۹۹

پلیتر، جی کی، ۱۹۵۷ - م. (Payleitner, Jay K)

۵۰ کاری که بچه‌ها از پدرها انتظار دارند / نویسنده: جی کی پلیتر؛ مترجم: مرجان فرجی؛ ویراستاری گروه علمی رشد.

مشخصات نشر: تهران: رشد، ۱۳۹۹

وضعیت فهرست‌رسانی: فیبا

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۰۴-۰۱-۰۱-۶۰-۹۷۸

یادداشت: عنوان اصلی: 52 things kids need from a dad.

عنوان گسترده: پنجاه کاری که بچه‌ها از پدرها انتظار دارند.

موضوع: پدر و کودک -- جنبه‌های مذهبی -- مسیحیت (Father and child -- Religious aspects -- Christianity)

شناسه افزوده: فرجی، مرجان، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ۹پ۹/۱۷/۵۲۹۴BV

شناسه افزوده: انتشارات رشد

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۸۰۵۸۶

رده‌بندی دیویی: ۲۴۸/۸۴۲۱

حق چاپ محفوظ است

بیایید به حقوق دیگران احترام بگذاریم

دوست عزیز، این کتاب حاصل دسترنج چندین ساله‌ی نویسنده، مترجم و ناشر آن است. تکثیر و فروش آن به هر شکلی بدون اجازه از پدیدآورنده کاری غیراخلاقی، غیرقانونی و غیرشرعی و کسب درآمد از دسترنج دیگران است، این عمل نادرست، موجب رواج بی‌اعتمادی در جامعه، بروز پیامدهای ناگوار در زندگی و ایجاد محیطی ناسالم برای خود و فرزندانمان می‌گردد.

۵۰ کاری که به ازای آن پاداش دارند

نویسنده: جی بی پیتزر

مترجم: مرجان خراسانی

ویراستاری: گروه علمی رشد

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹ - شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: آرمانسا



مرکز نشر و پخش کتاب‌های روان‌شناسی و تربیتی

ساختمان مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۴۱ تلفن: ۶۶۴۰۴۴۰۶

فروشگاه: میدان انقلاب، رویروی سینما بهمن، خیابان منیری جاوید، شماره ۷۲

تلفن: ۶۶۴۹۸۳۸۶ - ۶۶۴۹۷۱۸۱ - ۶۶۴۱۰۲۶۲

تهران - ۱۳۹۹

فهرست

- پیشگفتار..... ۹
- درسی از هالیوود..... ۱۳
۱. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به آن‌ها کمک کند راه درست انتخاب کنند..... ۱۷
۲. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان ماشین را بزند کنار تا با هم کرم بستند بگیرند..... ۲۱
۳. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان هر روز گوساله را کول بگیرد..... ۲۳
۴. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان واگن‌های قطار را برایشان بشمارد..... ۲۷
۵. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان نخستین چیزی که توی پوشه می‌نویسد، اسم آن‌ها باشد..... ۳۱
۶. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان پای تخت‌خوابشان بنشیند و در حالی که خوابشان می‌برد، آن‌ها را تماشا کند، دعا بخواند، شکر خدا را به‌جا بیاورد که نعمت داشتن فرزند را به او ارزانی داشته، و درباره‌ی معنای عشق فکر کند..... ۳۵
۷. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان موقع دروغ گفتن مجشان را بگیرد..... ۳۹
۸. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان وقتی جوجه می‌میرد، به آن‌ها بگوید که جوجه مرده است..... ۴۳

۹. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان گه‌گاه، در آزادراه خلاف کند و دور بزند، سی، چهل کیلومتر تا رستورانی که کلاه بیس‌بال پسرش آنجا جا مانده تخت گاز برود و سه، چهار تا چراغ قرمز را هم رد کند..... ۴۷
۱۰. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان جاسوسی‌شان را بکند..... ۵۱
۱۱. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان عکس آن‌ها را در کیف پولش بگذارد..... ۵۷
۱۲. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان با سؤال، به سؤال‌های آن‌ها پاسخ دهد..... ۶۱
۱۳. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به محض دیدن خرگوش و جوجه‌ی شکلاتی در بازار، آن را بخرد..... ۶۵
۱۴. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان الف تا ی اجرای سنت‌ها را بداند..... ۶۹
۱۵. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان قُرشدگی در گاراژ را نادیده بگیرد..... ۷۳
۱۶. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان از کلیشه‌ها دوری کند..... ۷۷
۱۷. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان با پدرشان وا بکنند..... ۸۱
۱۸. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان الفبایی را یک ساعت کرایه کند..... ۸۵
۱۹. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان نابا، کند کاپی که صرفاً برای شرکت در مسابقه می‌دهند، آن‌قدرها هم مهم نیست..... ۸۹
۲۰. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان هر سه دیدگاه در داستان «مردی که به آغوش خانواده بازمی‌گردد» درک کند..... ۹۵
۲۱. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان واژه‌ی پنومور، اولت، میک، اسکوپیک، سیلیکو، وُلکانو، کونیویز را به آن‌ها یاد بدهد..... ۹۹
۲۲. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان استفاده از صندلی محافظ، کودک را فقط به اتومبیل محدود کند..... ۱۰۳
۲۳. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به لحاظ فکری وجودشان را تأیید کند..... ۱۰۷
۲۴. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان روی پل بعدی منتظرشان باشد..... ۱۱۱
۲۵. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان «یک‌چرخه» برایشان بخرد..... ۱۱۵
۲۶. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان بزرگ‌ترین مشوق آن‌ها باشد..... ۱۱۹
۲۷. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان هرچه فیلم و مجله‌ی مبتذل دارد، دور بریزد..... ۱۲۳
۲۸. بچه‌ها نیاز دارند وقتی به پدرشان می‌گویند، «کاری نداریم بکنیم»، نگوید، «برو یک کتاب بردار بخوان»..... ۱۲۷
۲۹. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان آن‌ها را آن‌طور که واقعاً هستند ببیند..... ۱۳۱

۳۰. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان دم ورودی گاراژ یکی یکی اسباب سفر را واریسی کند که چیزی کم نباشد..... ۱۳۵
۳۱. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان قبل از سخن گفتن، مغزش را به کار بیندازد..... ۱۳۷
۳۲. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به خاطر کاری که شده، داد و فریادش بلند نشود..... ۱۴۱
۳۳. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان وقتی جعبه‌ی آچارها پیدا نشد، کمی جوش بیاورد..... ۱۴۵
۳۴. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان بامزه‌ترین لطیفه‌ی «تق تق تق» را به آن‌ها یاد بدهد..... ۱۴۹
۳۵. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان روی خیابان‌های لغزنده از ترمزدستی استفاده کند..... ۱۵۵
۳۶. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان یک جفت چوب پا بسازد..... ۱۶۱
۳۷. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان محافظت و هدایت خانواده با توکل به خدا..... ۱۶۵
۳۸. دخترها نیاز دارند که پدرشان با کمال میل بلند شود و در مراسم‌ها با آن‌ها شادی کند..... ۱۶۷
۳۹. پسرها نیاز دارند که پدرشان حریف تمرینی‌شان باشد..... ۱۷۱
۴۰. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان قوانین و مقررات خانوادگی سفت و سختی وضع کند..... ۱۷۵
۴۱. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان اچا برانسه باشد..... ۱۷۹
۴۲. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان از قبل پیش‌بینی کند چه احتیاجاتی دارند..... ۱۸۳
۴۳. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان سال را با سفره روی سرش بچرخاند..... ۱۸۷
۴۴. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان گلف بازی با بخارزد..... ۱۹۱
۴۵. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان همسرش را روی آشپزخانه بیوسد..... ۱۹۵
۴۶. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به مامان احترام بگذارد..... ۱۹۹
۴۷. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان مانع را حسابی بلند بگیرد..... ۲۰۳
۴۸. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان به هنگام خسوف آن‌ها را از خواب بیدار کند..... ۲۰۷
۴۹. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان آن‌ها را برای زندگی بدون سایه‌ی پدر مجبور نکند..... ۲۱۱
۵۰. بچه‌ها نیاز دارند که پدرشان ارثیه را با میراث ماندگار اشتباه نگیرد..... ۲۱۵
- درباره‌ی نویسنده..... ۲۱۸
- قدردانی..... ۲۱۹
- درباره‌ی کتاب..... ۲۲۱
- یادداشت..... ۲۲۴

پشگفتار

یکی از مزایای عالی چهل سال و اندی فعالیت فرهنگی این است که فرد خواهد دید که آیا همه‌ی آن چیزهایی که درباره‌شان وعظ می‌کرد و درس می‌آموخت سالم از بوته‌ی آزمایش زمان بیرون خواهد آمد یا خیر. بی‌شک اوضاع فرهنگی دستخوش دگرگونی چشمگیری شده است، اما خرسندم که (بی‌هیچ تعجیبی) تأیید کنم، حقیقت هنوز همان است که بود، و جوانان ما هنوز هم که هنوز است به عشق بی‌قید و شرط و الکوهال تری و محکم نیازمندند.

در سال ۱۹۹۱، به اتفاق همکارم چگونه قهرمان فرزندانان^۱ را نوشتیم. من طرح مثبتی از تربیت فرزند را در این کتاب به نسلی از پدران عرضه کردم. یکی از آن پدران جوان جی پیلینتر، تهیه‌کننده‌ی برنامه رادیویی مک‌دونالد به مدت حدود سیزده سال بود. طی جلسه‌های طولانی ضبط برنامه، انواع موضوعات حاد، از جمله فن توجیه عمل،

خویش‌داری نوجوانان، و امدادسانی را در سطح بین‌المللی پوشش دادیم، اما برخی از مهم‌ترین برنامه‌هایی که پخش شد، درباره‌ی اهمیت مسئولیت پدران در برقراری رابطه با فرزندان و در اولویت دادن به آن بود.

در داستانی که بارها و بارها در رادیو تعریف می‌کردم، از بزرگ‌ترین راز پدران معرکه پرده برمی‌داشتیم. اما امتیازی متوجه من نیست، جز این که آن قدر هوشمندی به خرج می‌دادم که گوش کنم، و آن قدر حواسم جمع بود که اجازه ندهم نفسم سر راهم قرار گیرد، و بگذارم منیتم در پیشگاه خداوند شکسته شود.

برای این که شما را به آن حال و هوا ببرم، باید بگویم من و دوتی در سن برنادینوی ایالت تالیفرنیا زندگی می‌کردیم. کلی چهارساله بود و شان دو ساله. کیتی و هدر حتی به دنیا نیامده بودند. بنابراین، ماجرا به سال‌ها پیش بازمی‌گردد. یادم می‌آید پنجشنبه حدود ۳:۳۰ بعدازظهر بود. سر ق مطالعه بودم. کارم روی غلتک افتاده بود و داشتم فصلی از یک کتاب را تکمیل می‌کردم. آن را سر موقع تحویل دهم که شان، تاتی‌تاتی از در آمد و با زبان شیرین کودکانه گفت:

«بابا، بازی می‌خواهم».

در مقام پدری باتجربه باید می‌فهمیدم شان اساساً نیاز داشت که بغل یا نوازشش کنم و یکی دو دقیقه وقت بگذارم تا توپ تازه‌ای را که در دست داشت نشانم دهد. اما من داشتم فصل مهمی را می‌نوشتیم و احساس می‌کردم آن موقع حتی و دقیقه هم وقت ندارم.

گفتم: «پسر، چگونه بگذاریم بعداً بازی کنیم؟ الان درست وسط یک فصل از کتابم هستم». شان نمی‌دانست «فصل کتاب» یعنی چه، ولی منظورم درنگش شد: بابا سرش شلوغ است و الان باید از آنجا برود. او بدون هیچ شکایتی بدو بدو از سر بیرون رفت و من دوباره به سراغ نوشته‌هایم رفتم. تا آمدم نفس راحتی بکشم، یکی دو دقیقه بعد سروکله‌ی دوتی پیدا شد و آمد بغل دستم نشست که با هم «گپ کوچولویی» بزنیم. همسرم هرگز سعی نمی‌کند چوب لای چرخم بگذارد؛ ترفندهایی که او به کار می‌برد بسیار ملایم‌تر و مؤثرتر از این حرف‌هاست.

«عزیزم، شان همین الان به من گفت سرت آن قدر شلوغ است که نمی‌توانی با او بازی کنی. می‌دانم این کتاب چقدر برایت اهمیت دارد، اما می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم».

کمی عجولانه پرسیدم: «چیه، بگو!» حالا نوبت همسرم بود که حواسم را از پروژه‌ای که این همه برایم اهمیت داشت، پرت کند.

«عزیزم تو همه‌اش سرت شلوغه. مثل ساعت می‌مانی. همیشه موعد سررسیدی هست که باید کاری را تحویل دهی، فصلی از کتاب که تمامش کنی، نطقی که خودت را برایش آماده کنی، یا سفری که عازمش شوی. اما عزیزم، همیشه که یک پسر بچه‌ی دوساله نداری که بخواهد روی پاهای بابا بنشیند و توپ تازه‌اش را به او نشان دهد.» حرفش که مام شد، بلند شد برود که ایستاد و رویش را به طرفم برگرداند و حرفی به من زد که حساب به من نشست و هنوز هم ته قلبم جاخوش کرده: «می‌دانی، اگر الآن با بچه‌هایت وقت بگذاری، آن‌ها هم بعدها برایت وقت خواهند گذاشت.»

فوری که نه، ولی حدود سه دقیقه بعد دیدم کنار میز کارم زانو زده‌ام و با خدای خود عهدی بستم که هیچ‌وقت هیچ‌کس را به آن پای‌بند باشم و تا به امروز هم به آن پای‌بند بوده‌ام. تا آن موقع، غالباً قرار می‌گذاشتم با خدا کوتاه‌نظرانه بود؛ این که «همیشه کارهایم را بر خانواده‌ام مقدم بشمارم. اما این کجایش درست بود؟ همان‌طور که زانو زده بودم، گفتم: «خدایا، هرگز خانواده‌ام را به عزالت‌هایم مقدم نخواهم شمرد.» در آن لحظه‌ی عجز و درهم‌شکستگی، خداوند برایم کاملاً روشن کرد که نخستین وظیفه من توجه به خانواده‌ام است.

من این درس را در کتاب‌هایم، در برابر هزاران انسان، در برنامه‌های ویژه‌ی تلویزیونی و در صداها ایستگاه رادیویی بازگو کرده‌ام. در استودیوی ضبط رسانه‌ای جی باید با دل و جان به این صحبت‌ها گوش کرده باشد، چون این را می‌دانم که خانواده برای او در درجه اول اهمیت قرار دارد. اولویت نخست جی این است که برای پنج فرزندش قهرمان باشد، و او همچنان فردی اثرگذار و حامی پدران سراسر امریکا است.

بنابراین، ای پدر، دوباره تأکید می‌کنم، فرزندان به تو احتیاج دارند. خداوند طرحی برای پدران در نظر دارد. اصول پدری کردن را که در احکام الهی، ده‌ها سال پیش مطرح می‌کردم، هنوز معتبرند و احتمالاً بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارند. از این که این همه ایده‌های الهام‌بخش، کاربردی، و دور از انتظار را برای پدرها یکجا جمع می‌بینم، خرسندم.